

گذارند - حکما التوائے روده را از سبب ریح - و دوا کردن فرمایند •
 شکسته بندان مالش صلاح دهند • نسوان دایه مزاج در مالش تقصیر
 نکردند • در بیضه گرامی نیز رجع شدید بود - دانایان آنرا فتق نام
 نهادند - بعضی تعویذ آوردند • آخر بیلا گردانی امرتسر جی دور زده -
 غسل صحت فرمودند •

برائے غور رسی رعایای لاهور سردار رتن سنگه گهر جاکیه را عدالتی
 ساختند • سردار صید ملوب نمود - خوش دامی برائے خامت
 گسترده - در حلقه انقیاد کشید • جمعدار خوشحال سنگه زر کشمیر
 گرفته - بے اجازت حضور از سبب بے تلبی هجران قدم بر نور شرف
 بل ریخته - باعث استعجاب عظیم گردید • چون اهالیان آنجا قحط
 عظمی گذاردند - که درین دو صد سال اینچنین بلاے از آسمان فرول
 نکرده • اگر حصول از مطمح نظر جمعدار نمی بود - در حق نمک
 قصور نمی شد - و اگر تحصیل زر نمودند - خلق برباد گشت •
 سبحان الله ! اینچنین زر کشی بے سرخروئی جناب اقدس و
 زود رسی بشرف قدم انور از کسے نیاید • اگر چه خلق پامال - و آن
 ملک در کمال زوال - که بعد از یکصد سال بر حالت اصلی نخواهد
 رسید - اما در زر حضور تفاوت نشد - که بیدامی برائے هر یک دام
 بلا گسترده بود • بملاحظه بندگی برهمان مالیه ناگذار را بر سر دارد -
 بفعوائے : " مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا " پیش از مردن در نار گذاشتند -
 مردم کشمیر از گرسنگی فاق و از طاقت طاق و ناچاق از اوجاق دل سرد
 شده - بجای دانه گورسی دانه چیچک را از عذار بچکان شیر خوار
 بناخن میخورند • نام برنج زدند و برنج در ساختند - از بر بریده
 به خار بر خود اندیشیدند • بعضی به بهانه غوامی در و گوهر غرق دریا

گشته - با آبروی از جهان رفتند • خاک نیک مردی - که در آب
مرد! و گروهی از جستجوی رزق بازمانده - بتحصیر سنگ فنا بر شکم
خود نهاده - چون آسیا انگشت خجالت بدنشان گرفتند •

حضور والا ازین کاهش بخود آمده برای رعایای کشمیر استمالت
های گوناگون فرموده - هزاران خروار گندم روانه آن دیار نمودند -
و چون از باعث جلاوطنان کشمیر دیار پنجاب نیز مورد بلا گردیده - ده
سیرغله بمقابله آنچه بهم نم رسیده • در مسجد وزیر خان برای
تأییدایان و بیوه زنان و قرآن خوانان - و در معابد برای برهمنان و
جوگیان و غیره کفاف معین نموده - صید دلهای غربا و فقرا ساختند -
و غلام محی الدین کلال ششیار پور را - که صوبه کشمیر موجب
فساد و اختلال همان شده بود - حکم معارفت فرمودند •

باب سی و هشتم

وقایع سال یکہزار و ہشت صد و نود و یک۔^{1834 A. D.}

مواخذہ شیخ غلام محی الدین بحساب

معاملہ کشمیر۔ تجدید تعمیر باولی

گورو رام داس۔ محاربتہ با دوست

محمد خان والی کابل و فتم

پشاور۔ و دیگر

وقایع *

از ابتدائے کون خداوند مکن را رسمے است۔ کہ برائے نکیہ کنن دیوار مکت از اعتزال عمال پادشاہان اشارتے۔ و اقبال آن بطلاقت پیشانی موجب بشارتے میگردد * لہذا جہانبانان آفر قاعدہ بر نہند۔ و در ناپایداری کارکنان پایداری دولت بر گیرند *

خسر و آفاق کہ۔ بہ فیابت خداوند مجازی است۔ و از حقیقی این خدیو در اجرائے مهمات غازی صوبہ کشمیر را چون محل فنڈہ ہزاران و ساکنین آنرا گرفتار پنچہ سر پنچہ سالاران یافت۔ کنور شیر سنگہ را بیوری و غلام محی الدین را بہ بیدستوری چارہ گر گشتہ۔ حکم آستان بوسی بخشیدند * کنور غلام محی الدین را پیش خود در حضور ساختہ۔ بعانیت اندیشی زیستند۔ و از تہ ریشش صاف در گذشتند۔ و نیز آنچہ از عہد دیوان کرپارام او را با کشمیر سر جذبانی بود۔ کنور را در آن تداخل نہ۔ میان سنگہ کرنیل را بنوازش ہائے گوناگون برنواختند * بآبادی کشمیر نصیح ہوش افزا فرمودہ۔ از اورنگ زیب

افسانه های خواندند که: "بعد از تشهد و روبرو بآبادی کشمیر توجه کرده * اراکین سلطنت موجب آن استفسار کردند ویرانی کشمیر ویرانی تمام عالم یافتند - پس هرگاه کشمیر ویران - خانه شما نیز - که در آن داخل است بماتم آبادی خواهد نشست * مردم کشمیر را که بیچاره از وحوش ابرو بدتر اند - و از بیگانه زانی محروم هزاران شرارت پنجاب اند - به فرزندی برگیرند * مکر و تزویر ایشان را - که در کشمیر است - وقتی نهند * مشخصه سرکار را امانت دانند - و شالباغان را - که چهل هزار خانه بود - حالا شش هزار است - پنججاه هزار سازند - و از فغان بااستغنا زیند * راجه کلان بهادر از پاریسی دانیس داستانها برخواندند - فرمودند: چون ملک برف است - تعیین که همین آتش موجب آرام آن گروه بیشکوه گردد - و همین پارس آئین احوال ایشانرا طلا را نماید * میان سنگه عقیقات اقدس را نسبت بخود از فواظم سابقه نسبت زمین و آسمان ازین دریافته - بر خود بالید * برائے سرخروئی خود فقیر عزیزالدین انصاری و مشیر خسرو دوران دینا ذتہ والدین را بهمراهی طابیده فرمودند * پس این سلطنت از که قرار یابد؟ و این همه بکه حواله روم؟ میرزا عبدالکریم ولایتی و اتهمل و هردیسال و جے گوپال را همراه فرموده - شرف ارتخاض شهلا باغ را بقدم بهار توام زیب داده - چندی بآرام و نشاط اختصاص یافتند *

کنور شیر سنگه و شیخ غلام محی الدین باسلام عتبه خاقانی مشرف شدند * سرکار والا کنور را پاک و سر چشمه انصاف و دیانت - شیخ را پر از خس و خاشاک دریافته - در چشمش آزاد با خاک بیختند - و با سیری قبیلہ اش حکم داده - از خانمانش حسابے برگرفتند * شیخ - که در تزویر ثانی خطه کشمیر بود - در هشیار پور مزارعے ساخت -

و فِيهَا ذَهَبٌ كَالْعِظَامِ - بقدر شش لکه، روپیه زر مدفون نموده - و نشانش
 از مرشد خود ساخته - درویشی بر آن نشاخت - تا بوجه کاذبی آیه
 "وَأَنْ يَكْفُرَ" بر خوانده - و اسفند حفاظت سوخته - از چشم هزخم
 زمانه بخیل مگس غارت نشستن و آسیبی از عین الکمال رسیدن ندهد *
 چون مصر بیلی رام آن ملک در اجاره و برای ضبط کارخانه اش
 برادرش^۱ مامور بود - شخصی این شکاف جست - بمصر - و از مصر
 بسرکار انتقال یافت * سرکار والا شیخ را روبرو طلب کرده - فرمودند که:
 "ایها الشیخ عبادات معتدبه شما خالی نرفت - بلکه استخوان هاست
 مرشد شما عین زر گشت ع: آنکه خاک را بنظر کیمیا کنند! *

"عبارت از شما خواهد بود" * بعد ازان او را صاف رفت و روپی
 داده - بچهار لکه روپیه دیگر کاستند * چون مخدول گشت - بدستیاری
 بهائی رام سنگه در سرشته دفتر انتظام یافت *

از سوانح آنکه - بلگرام و آن نواحی چون از فاعاقبت اندیشی
 سردار هری سنگه در پاسداری اعتقاد یافت * مردم وحوش سیرت آن
 ولایت نمی یافتند - بکنور فونپال سنگه حکم والا صادر گشت که -

1. Misar Rup Lal, elder brother of Beli Ram was directed by the Maharaja to confiscate the property of the Shaikh.

The Shaikh was, however, soon restored to power. In 1844, his son Imam-'ud-Din, then wreaked his vengeance on the Misar family during the regime of Raja Hira Singh and secretly put to death Beli Ram and his brother Ram Kishen, who were placed under his custody by the Minister. See also Chiefs and Families of Note in the Punjab Volume I pp. 317 et 357.

بنظامت انجا روانه شوند • خلعتہائے ثمین - چنانچہ آئین این سلطنت است - بدستور از جیفہ و مالاہائے سروارید و اسپہائے زرین ستام یافته - از اٹک عبور نموده - در آن کوهستان علم افراز تہور گشتند • کنور شیر سنگہ را برائے نگہداشت آن ملک نیز ارشاد فرمودند • و کورت فراسیس نیز برائے تادیب مردم کوهی نامزد آن سواد گشت • گذور در اندک مدتی آن چنان نقش حکومت در آن سر زمین نشانند - کہ جملہ طانغان حلقہ بگوش شدند •

چون از مردم کوهی و تمرد آنها معروض اقدس شد - تا چندی پور منشی کرم چند را خطاب دیوانی دادہ - بطرف تانک و بنون فرستادند • بمادستی تدبیرش غلط بقلاوزی تقدیر بازی گر شد • دقیقه منعکس گشت • دیوان فرار کردہ - بتلثیم عقبہ فلک رتبہ رسید • چہل و پنجہزار روپیہ جرمانہ گذاردہ - بشفاعات راجہ کلان بہادر باز سرفرازی یافت •

درین سال باز حرکت طبع اقدس پدیدار شد • مردم از باوی گورو رام داس جی ہر گزاردند • حکم بظہور آنجا دادند - و ہرگاہ از آن آب نوشیدند - و چون گوارا آمد - بتصدیق ہر گرفتہ - حکم بعمارتش دادند • در مزاج ہمایون تسکین جلوہ گری کردہ - تمام دکانفیش را حکم ضبط دادہ - عمارت فرمودند • بابائے کرتار پوریہ بتولیتش اعزاز اندوخت - و مسجد معانی را از سنگ و چونہ سد سکندر بود - بانہدام پرداختہ - راہ را کشادہ پہنار ساخت • بنفس نفیس

¹This baoli of Guru Ram Das, the fourth in succession to Nanak, with the superstructure built by Ranjit Singh is quite intact to-day. It is situated in the Dabi Bazar (Lahore) behind the Golden Mosque.

آن مکان را - که بر تبت آسمانی توان ستاید - زینت افزوده - حکم
بچراغان دادند *

بعرض رسید که : دوست محمد خان والی کابل از مردم اهل طالب
غزا بوده - از قندهار والی کافر قلعه خانه بخانه گردیده - مردم را بر
جهاد آورده است - و پیشخانه را بعزم تسخیر پشاور روانه - و خودش
نیز بحیله و بهانه به تبچاک میرسد * حضور انور در ضمن تسکین بگذور
نوفال سنگه فرامین متواتره فرستادند *

برقِ خاطفِ «الْحَسَدُ يَا كُلَّ الْعَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْعَطَابَ» -
که خانه بر انداز دیوان کده جمعیت و امیدت است * چون در پی
بخاک برابر ساختن حزین آرام کسی شود - با نواخته حق بانبازی نکرد -
اورا بفرعون بیعون و شداد سراپا بیداد منسوب ساخته - بر سر جهاد
شود - تا بمرور زمان آن حسد اورا در گیرد - و آن نواخته ایزدی در
محل امن و امان مظفر و منصور بوده - بر ملک خود کامروائی دارد *
مصدق این احوال :-

مقدمه دوست محمد خان است - که از تیرگی بغت با خدیو
فریدون شوکت حسد پیدا کرده - در دارالملک کابل لوائے جهاد بر
افراخت * سرکار والا نیز بفحوایع - «ما پیر شدیم و دل جوانست
هنوز» بر آشهب تند کر و صبا رفتار سوار شده - روانه پشاور -
و بر آن شغال و روباه سیرت حمله آور گشته - مرقوم فرمودند :-

[بیت] اگر صلح خواهی - نخواستیم جنگ

و گر جنگ جوئی - ندارم درنگ

دم از مهر زن - یا بکین ده پیام

بر این ختم پیغام شمس - والسلام

چون نکبت او را بر آن آورده بود - که از خویش و بیگانه سنگ
 ملامت خورده - بر سر آویزش آمد * و حد دستور چتر را نپسندیده -
 قدم فرا ترک نهاد و برادرانش ظاهراً همراه او - و باطناً دم از خیرخواهی
 حضور میزدند - و در باب مدافعت دشمن ازین طرف حمله های خسروانه
 گشته - و بر سر آب بازه جنگی عظیم پیوست - و مخالف تشنه دهان
 آوارا دشت فرار گشته - اما در آن زد و خورد از طرفین حکم بجنگ عام
 نشد *

بفضل الهی فتحنامه از طبع در یوزة گردین باب در سیزده سالگی
 بتمام ملک محروسه شرف اصدار یافته - بعینه درج کتاب میگردد -
 تا بتکرار حاجت نیفتد - و سوانح طاب را از جوانی زمان آگاهی
 باشد -

روزے از نظر گرم نیر اعظم سائبان سعاب بطناب قطرات مطرات و
 حسن دستیاری فراش صبا در چار چمن گیتی چترزده - نور عیون
 تماشائیل چمن و رنگ چهره گلرخان گلشن می افزود * آفتاب برج
 شوکت و جهانداری - قمر مستنیر آبیت و کامکاری - برجیس چرخ
 سلطنت ناهید - چنین بزم تمکنت عزیز کنعان افتخار یوسف پسندیده
 روزگار - گوهر آبدار کن فیروزمندی - سرو خوشخرام جوئے بخت
 بلندی * علم افراز عرصه و غا - کوس نواز شکست اعدا * قره عیون
 سلطنتیان بلند مکان - نور منور حدیقه کن فکان - طغرایی توقیع وقیع کشور
 کشائی - متصرف چهار دانگ جهان آرائی * معدلت اهنگ گل
 رعنائی روضه فیروزه - حامی دوران خالصه * تخت نشینان جهان
 قمر سپهر - شمس منظر - مشتری جمال - قوس هلال - برق تیغ -
 پیام میغ - قطب دایره استقامت - افسر فرق شہامت * کهکشان گنججور -

زینت بخش حصار حضور • شهاب نیرزه - اسکندر ستیزه - تیر دبیر -
 آسمان سریر • عرش کوبنده - فغفور مرتب • نصرت عام - کواکب چشم -
 عشرت جنگ - مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام اقباله و ضاعف اجلاله -
 که سفن شهابش در دل اعدا - چون بے بدر کمان نشسته - و از کمان
 هلاکیش چون بدر پیمانۀ حیات بدخواهان بر سنگ فنا شکسته - و از سهم
 صیقل سمندش دل دشمنان نعل در آتش گشته - و از بیم تیغ آبدارش
 عدو از تشنه کامی غوطه همان آب شمشیر قبول کرده - عطار که منشی
 حضور نویس ملازمانش توان گفت - بجز ارشاد والای شان حرف او
 بر لوح سبز رنگ رنگ املا نگرفته • جریده روزگار دفترست - که دبیر سراپا
 تدبیر ارادت الهی از حرف اوصاف الطغش بعدول الفاظ و معنی پرورش
 غربا مزین و مرتب گردانیده - بر ادیم آفتاب از سهیل نگین خود بسیاهی
 هاله مهر زده - و از داد و نصفت جهانگیر در پیدا کردن خورشید شام
 را بروز سیاه آورده • قطب تمکنی است - که خلاف بذات النعش
 پروین را کار فرموده - و از نومی لسان بسان روغن بلسان زنگ سخت
 خوئی - از تیغ دشت خویان گرم روزا بدبختی زدوده • قضا و
 قدریست - که در احیای مردمان عیسی وار دست کشاده - قدر
 دبدبه ایست - که در بذل روزی سیاه بختان را چون روز فیض رسانیده •
 ماه نوبغایت ارتقای نشاء ظفرش در خمیازه و جام بدر دهن بصفده
 کشوده - مالا مال مسرت بے اندازه برتوسن شاهین پرواز پیش از صبح
 و شام قطع منازل مساحت - و بغایت گرم گراے بر نسیم صبح کلاه
 ناز می انداخت • از خوشخرامیش چنین آب سرکه اندودے - و
 چون براق در طرفه العین سیر نه چمن کردے - تنها چون سرو آزاد
 نشسته - بسیر گلهاے بوستان - که بر طرف ماشطه صبا بدست نگار

بست • شقایق حفا بندی بکار برده - و یاسمن با گار خان چمن بادا
 عشرت خورده • سنبل از پیچ و تاب بر آمده - بلبل را نوید فتح
 سلطان گل داده • بنفشه بکاغذ یاسمن خط شکسته نبشته - و نسیرین
 چون مهوشان بر مهد سبزه غنوده • نسیم در دیدن عبهر سرمد نیمخوابی
 انداخته - موسی وار عصا بر آئے خجالت ساحران سامری کار در دست
 داده • عذدل حوالی گل چون پروانه گرد شمع حلقه زنان - و آب
 رود بار مستفانه بر سبزه مینا کار غلطان • طوطی هر طرف سرخروئی حاصل
 کرده - و ترک سنبل لاله و گل در آغوش گرفته - بادا عشرت پیموده •
 سرو و عرعر بهر جانب لب جو چون نگهبان به یک پا ایستاده - و
 ماهتاب از رشک گل خورشیدش از هاله قدرے بر رخ سیاهی آورده :-

[نظم]
 سنبل شده مست از می نم
 گل کرد بهار مهر و انجم
 در مدرس باغ طفل لاله
 نرگس زده تکیه بر سر خواب

ملک خورسندی بچنگ تصرف آورده عنان تصرف اسباب بانگشت
 اعجاز از عقد گوهرین چون ثوابت - که قاطع دل بدر بود - مدارالابتهت
 مراجعت فرمودند - که در راه دو صد قطار درانی - که عفریت قوی بازو را
 با یکے از آن سرو برگ آن نبود که پنجه میزد - و عزرائیل جان ربا را
 چه رو - که بآنها خود آویخته جان نمی سپرد - در ساحت قرب مساحت
 آن سرو جویبار مکنت - و گل شاخسار ثروت - که از تفضلات نطلبند
 ایجاد زنده بانف اقبالش ترانه سنج عیش و عشرت بار دیده - اسپها
 را چون نسیم در پی تاخته - خواستند - که چون مگس بے پر بشکر
 بر پزند - و بسان مور حوالی چشمه شیرین حلقه بندند - که ناگاه اجل
 آن صعب رویانی برگشته بضت از طرفے شگوفه دلکشائی نظارگیان باغ

ساطنت اعجوبه - بصارت چشمان اهل ثروت نصرت اهنک شاعرزاده
 شیرسنگه جی - که نغمه شکرین اوصافش طوطیان را قفس نشین غم
 ساخته - و گره غنچه پیکانش از هبوب نسیم شادابی بچمن فتح گل گل
 شگفته - معه پانصد سوار بر آمده - دشمنان سیاه بخت را شربت
 الماس چشانید •

چها جنگ که آواز چقاچاق خنجر بام بلند رسید - و از سنگ رعد
 اضراب اتواب چرخ برین بر خود لرزید! منجذیق بنادیق دل اعدا را
 چون صنوبر تار تار نمود - داعی اجل بزنندان دارالبدوار بود • جیحون
 خون آن جهنم رسیدگان لشکریان اینجانب را لباس سرخروئی پوشانید -
 و ساقی اجل دشمنان سیاه بخت را باداً فدا چشانید • تیغ آبدار چون
 برق آنها را خار و خس انگاشته - همگی بسوخت - و تیر راست روان
 کجروان را چون نگاه معشوقان طراز کرشمه سنج سراپا بدوخت -

[نظم] چون غنچه دل خدنگ بشگفت

سوفار ز لب بخنده پرداخت

پیکان سنان چو نوک بلبل

مجرروح نموده سینۀ گل

آورد بهم رکبئی شاه

خنجر ز غلاف خویشتن ماه

در بحر کمان ز ماهی تیر

صد یونس فتح ریخت زنجیر

صد غنچه دل ز نوک نیزه

بشگفت در آن تنگ ستیزه

سوفار خدنگ تا به پیکان

شدد در دل دشمن پریشان

تا حضور والا دشمنان را در آب شمشیر غرق کرده - حواله نهنگ
 اجل فرموده - عذاب فیض نشان - که ستار هائے طلائییش خوش باختر
 نیک بردمان توان گفت - تافته - چو گل و بابل بالهوسان را در تمنا
 داشته - دولت نشاط و مراتب انبساط بحوالی نشیضان چمن حشمت و
 کامگاری - و چتر زنان گلشن آبیت و بختیاری عنایت فرموده - بسان
 فرگس تاج مکتل کیج بر سر نهاده - سرافتخار باوج فلک سوده - پائے
 دولت بر فرق فرقدین گذاشته - پیش افسر کشتگان بے ایمان جهان زحل
 سیاه روی - بهرام خوبی مار گزنده ادبار بنده بد بختی آثار - نکوهیده
 اطوار - عفریت پیکر - دیو منظر - رانده بارگاه الهی - معبوس محوطة
 ملاهی و منلهی - افتاده جوز آسمان یعنی دوست محمد خان - که
 ابایس را باوے دوستی جانبین است و شعر را باو پیوند روحانی -
 حضرت فقیر صاحب مسیح نفس عزیز الدین - که هرآینه وجودش
 بدوخته مقصود شجر بیست برومند - و از حدیثه دل گلیست عشرت
 پسند - از شیرین زبانش دهان طوطی نذجه ایست در گرد انقباض -
 و ذات قدسی سیمات ملازمان او چون آفتاب فیاض - معه هارن نصارا
 از درجک لعین خود گهر سخن بمقیاس قیلس سنجیده - برائے آن در
 گلشن نصب حواله کرد *

آنها ذریعه اصدار ارشاد سراپا فیض را افتاح ابواب سعادت خود
 انگاشته - با فوج نجوم بر پالکی شب نشسته درپے آن روز سیاه بخت
 تاخته - چو گل با نافرمان دو چار شده - پس از قرأت مصحف نصیحت
 و تعایم الفیه پند صاف بیان را کشوده - مروارید سخن را در در آویزش
 او کرد که : « اگر هواے جنگ به بستان دماغ پیچیده - نهال امیدت
 را بگلند ناکمی از پا افکنده - و چون نذجه بغایت نشاء خوشی

مشت زر سنبل اسامت گردانیده - پس لوائے وغا و غزا در عرمه
 جنگ جهان پهلوانان فوج ظفر موج جناب مستطاب مهاراجه صاحب
 بهادر خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ و سُلْطَنَتَهُ آورده - در برطس
 عذاب افتاده - آماده مرگ فا گرفت یا گرفت باش " •

از آنجا که گل اقبال - همایون فال - آن غضنفر فر - اژدر در -
 بشاخ حشمت و افتخار طراوت افزای نورگس حاشیه نشینان چمن دولت
 و گلچینان حدیقه شوکت - چون ازهار خلد برین روکش نگار خانه
 چنین چین و باغ فروردین بود - و ساقی ازل بجام عشرت بادۀ عذاب
 رنگ روح افزای روح انتمای سرخوشان مراد را بانجمن فتح آورده -
 صراحی اجلال و ثروت را چون بلبل بر شیشه غنچه بر شبنم قهقه زن
 گردانیده - دور دمام می پیمود • برادر آن تیره درون دست پاچه
 شده - خود را بر در مصالحت آن ماه منیر اوج خلافت و جهانبانی
 و خورشید آفتق مرتبت سلطانی زده - از کحل الجواهر خاک
 آستانش چشم را خانه نور کرده - قلق خاطر یکسر مرتفع ساخته - سعادت
 عقبی حامل نموده - مایه اندوز نشاط شدند - و آن تیره رای در آن
 هنگام خود را بجمع قلیل یافته - فقیر عزیز الدین صاحب موصوف را ببهانه
 مشورت مرخص ساخته - پس از اندک فرمتی - که آفتاب از مشورت
 خانه روز بخلوتخانه غرب شدت - آن راست رو راه غوایت و ضلالت
 راهوار تند نکبت را رای با خورشید - که هر آنده پرفد مشکین بر سر
 گرفته - بادیه پیمای ظلمت شده - تاخته - در جلال آباد چون
 سلطان زرین قباے مهر بر تخت زنگاری جلوس فرموده - رسیده - اقامت
 انداخت - و بشکمت از لشکر ظفر پیکر حضور فیض گنجور - که بتجربیر
 اوصافش خامه را پهلوتپی است - انگشت نمای روزگار گردید •

چنانچہ پروانہ کرامت نشانہ سرکار والا موسومہ خایفہ صاحب فلاطون
 دوران فقیر نورالدین - کہ نور گلشن حاجت روائی توان گفت - کہ
 صیت مہربانیش از سمک تا سماک رسیده - و از ذرہ تا خورشید گوش
 کردہ - متضمن مذلت و خواری آن برگشته بخت شرف درود یافتہ -
 غنچہ دل روزگار را بچمن طرب و انبساط گل گل شگفانیدہ - چون سرو
 تازہ ساخت - و نشان سبزہ مسرت بے اندازہ در دست داد •
 و از غایت خوشی جهانیان در چار سوے چراغان کردہ - بر یاد آن
 واژون طالع حیف گفتہ - چون ملاء اعلیٰ تسبیح گردان - و عروج ناظم
 رفت شدہ - نغمہ ہا فہمیدند و سرائیدند • ہر جانب چراغ چون لالہ از
 کفجد خال روغن میکشید - و از انوار سطح زمین فلک سینا رنگ شکوہ
 امید را پر میگردانید :-

چراغان ہر طرف چون باغ پر بار
 سر خود را کشیدہ سورے گلزار
 منور شمع در فانوس پر بام
 چو اختر بر سر چرخ سیدہ فام

الہی تا اوراق طوبی بر اغصان مایل بر سبزیہا بودہ - آب و رنگ
 افزائے اشجار اجساد است - سایہ ہما پایہ آن تخت نشین رفعت و
 کامکاری - دورے سپہر آبہت و تلجداری - بر فرق نص ختم حشمت و
 بختیاری - نوبادۃ حدیقہ نامداری - جواہر بے بہائے صدف مراد -
 طراز آستین عدل و داد - و پیرایہ بخش سلطنت و اورنگ شاہزادہ
 کبرک سنگہ جی صاحب بہادر - و بد نونہال حدیقہ اقبال - سرو قد
 جوئے دولت اجلال - سرخیل شاہزادگان عالی تبار - سرتاج ہمسران

ذی اقتدار . سمند ناز عرصه کمرانی - شهباز بلند پرواز الطاف و
 مهربانی - زینت بخش اقل اقلال جبال الارض طورا - در ایام رضاعت
 انوار بزرگی بر جنبش موج زن - گوهر اکلیل خلافت - در مکتوب
 کان ساظنت - فیروز جنگ صاحبزاده نونهال سنگه - که از هبوب نسیم
 اوصاف آن هر دو چشم و چراغ زمانیان طراوت غنچه دل - و از مکالمه
 جود و بخشش او دولت بهروزی حاصل باد مهربانی آن ماه و مشتری
 پیکر - چون ماه و مهر در برج سعادت قرآن دارند - سرخوشان انجمن
 هستی را نشاء بلند رسانیده - و باد الطافش غنچه را از گرد انقباض بر
 آورده - بچمن نشاط گل گل شگفانیده •

و از طلوع خورشید اقبال و اجلال آن گل شاخ دولت و جهانداری
 فوج بد خواجه چون سپاه انجم گریخته • و روزگار غدار از حرکت ناشائسته
 پهلو تهی کرده - رشته بطاعت آن گوهر محیط سخاوت طروس وار در
 پا ریخته - در نیامش دریای خونخوار شمشیر با ثبات بسته - چون
 محیط بیک طلاطم آشنائی دیگر خصومت را غریق لجه فنا میکند -
 و سپیدی خنجر هلالیش بدر را از گناه سیاهی هاله دو نیم نماید - از
 نیشان اذکار مهربانیش شمع صدف پر لؤلؤ شده - با عمق بلعد مرتبه اش
 سفید گوش و یاقوت قدری در بارگاهش نیافته - چون خون شرائین در
 جوش بغایت بلند پایگی از رنگیان شب چراغ نجوم گرفته - باز بر
 پشت دوتای فلک زخم نموده - جام تهی را پر می نماید - و از بلند
 سری کشکدار خورشید را بر وقت موعود - چون گوئی در میدان خاور
 افکنده - عسس مه را با فوج نجوم بحوالی گنبد لاجوردی
 جا دهد • روزگار غدار را بجز ارشاد والایش چه طاقت - که تیغ ستم بر
 انگیزد - قضا و قدر را چه نیروی - که جام روزی و حیات کسی بدون
 حکمش بر سنگ فنا بدر میزد ؟

[نظم] صد توشکچی آسمانش با در چک مهر و کهکشانش
 اقبال بعبه اش سر افکن جوزا بغلامیش کمرزن
 گلدسته باغ پادشاهی مهر صبح و مه سیاهی
 فیل فلک و حمل عماری مه نو کنجکیش بجاوله داری
 صد بحر بآب تیغ او بند از بهر شکست خاک بستند
 چون بادله نغزش چشیده خمیازه ماه نوکشیده
 نیلی سپرش ببین- که مهتاب نیزه بگذار شمس و شهاب

مبسوط ایاد و فضل آگاه اسرار سماک سمک بابا نانک صاحب - که در
 سایه شجر آرامگاهش آفتاب تلبان مجال نیافت - که بالائے بالینش از
 غایت افتخار بلندی میثافت - باز بچتوداری گل رخسارش چون زلف
 معشوقان بر عارض نشسته - مردانه به بهشت رسانی مردمان کمر همت
 بسته - و شراپا برکت گورو انکد - که جهان را در گرد خود انداخته -
 مایه معرفت بخشیده - دور کردن فاخته مفسان طوق اطاعت حلقه
 کرده - لبس خاکستری پوشانید * معرفت اسلس گورو رام داس را
 گلدسته باغ معرفت توان گفت - که به شگفتگی ازهار کونا گون اشراق
 طراوت بخش چشم عالمیان بود - و از کوامتهائے بدایع فرق فاک را زیر
 خلال و نغاین میسود * عرفان پیرائے گورو رام رائے^۱ کشور مشهور و شهود
 را بکف اقتدار خود آورده - عظام رمیمه بزغاله بیجان را بیاشیدن یک قطره

¹ This is obviously a mistake for Guru Har Rai, for the Sikhs do not acknowledge Ram Rai as their Guru. In fact Ram Rai was disinherited by his father. Moreover our author, does not observe the order of succession of the Sikh Gurus, which is as follows:—

1. Nanak 2. Angad. 3. Amar Das. 4. Ram Das. 5. Arjan Dev. 6. Har Gobind. 7. Har Rai. 8. Har Kishan. 9. Tegh Bahadur. 10. Gobind Singh.

آب صورت وجود بخشیده - سلاطین زمین و زمان در خدمتش کمر
 عقیدت بر میان بسته - از غایت نیاز جبهه سائے خاک آستان در آن
 فیض نشان گردیده * بر گزیده ذوالمنن گورو ارجن نشینان هستی را بمزده
 فتح سپاه آب فنا در ساغر کاجک بدخواهان سیه درون از کج مرزیهائے
 سانی کهن ساله بر گردانیده - و غنچه دل حاسدان بنوک خارستان قهر
 از هم دریده - آتش تیغ مقوسش چون خطفه برق خرمن وجود بهبود
 آنرا نبود ساخته * زیب بخش پنجاب و هند گورو هرگوبند فلک
 کردار لبلس سوسنی بر خود راست کرده - از اهتزاز پرچم لوائے فتح و
 فیروزی بردل گرم روان طریق خصومت چون لاله داغ حسرت گذاشته -
 و از غایت بلند نوازی کوس آگاهی اسرار قلوب علم سرافرازی بر افراشته -
 مستغنائے زمین و زمن گورو هرکشن بخصالت سلطان صور شاهد راز را
 در آینه دل چهره آرا کرده - اختلاف لبلس کهنه جاریه کهن و مانگ
 مهین را کرده - باده خوار قدرت قدرت ممدوح طوائف الناس گورو رام
 داس از مصطفی عشق الهی چاشنی معرفت بکام حلوت خواهان بزم
 نکوین ربخته - و آواز بهادری بے بها در گورو تیغ بهادر از مشرق تا مغرب
 چون صمصام طلائی مهر - که آینه از بیمش زهره شیر فلک از هم دریده -
 گوش زد *

مردمان و از امداد یاروی شجاعت جنگ گورو گوبند سنگه صاحب
 سه کس بر فوج غنیم تاخته - جمله ها را در ورطه فنا انداخته - شامل
 حال آن زیب اورنگ سلطنت و سرافرازی بخش شاهان بلند مرتبت
 شواد شد *

چون این قاعده خوان نعاوندانی عبودیت سمات امرنات - که
 خود را بهم چشمی ملازمان عقیدت کیش و چاکران فراغت اندیش کم .

قدر تر از رفع بمقابلهٔ عامل چیزسه افکار - از نهایت خیر باد عام و آداب
 چون وحدان منکلم گویای احوال غریب مآل خود گردیده - خود را
 در بزم هستی بجزدان خودور مانند الف جمع زاید خارج از حیات
 انجمن اهل فضیلت می شناسد - و ابن ذرّه مثل ناقص رای - که
 سایه نشین آن آفتاب سپهر دانش و فرهنگ است - شب و روز دوست
 مضاعف اقبال لایزال از درگاه مسبب رب الارباب استدعا می نماید - و
 پشت نیاز را هموز ساخته - شکرانهٔ نعمای لقیف باطن دیده - خود
 را از لوث نفس - که عبادت از نا شکر است - اجوف ساخته - صحیح
 و سالم بمقاد "وَلَمَّا شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ" معاش میسازد * و از تکرار - و
 اثبات این - شرف میخواهد - که نقطه وار از دایرهٔ شم بهائی یافته -
 چون مرکز و دایرهٔ نشین نشاط تائیم سدهٔ سینهٔ حضور شود - و چون نون
 و لام تاکید محکم نافذ بساط بوسان جانبین - که آشنای دریای موج عنایت
 اند - بقدرش بایغ بکار رود - که این ماهی تفسیدهٔ زبانی را در بیابان
 محرومی وا نگذارند - و بعدم باریابی چو لام اسیر بلا نه پسندند *
 سلطان محمد خان و پیر محمد خان چون از برادر خود بریده -
 دم غلامی این دوست زدند - کوهات و هشتنگر ونیره بمقابلهٔ چهار کعبه
 رویه ملک از پشاور وضع نموده - بقام آن هر دو قرار دادند - و خود
 بنفس نفیس ایالت آن ملک را بسردار نهفا سنگه سچیته و راجه گلاب
 سنگه منسوب نموده - سانج ماه هار معه کفور نونهای سنگه جی از اتک
 عبور شده - بفتح و ظفر بر کنار دریای راوی عام افراز شجاعت گشته -
 روز متبرک غرهٔ ماه ساون بخیرات و مبرات داد حاتمی دادند - و از آنجا

¹ Quran XIV. 7.

² In this passage the author has tried to exhaust the list of technical terms used in Arabic Grammar.

بالای اسپ سبکخوارم سوار شده - در ارگ قلعه مبارک لاهور سایه
گستر دوست و اقبال و پرتو افکن ماهیچکه جاہ و جلال گشتند *
بعرض رسید که راجه گلاب سنگه مقرب باکاه خاص الخاص بمرض فالج
ناچار - و از پشاور اراده لاهور بحکم خسرو والا تبار دارد * اویقبادیه
حکم نظامت آنجا یافته - وزیر آباد و آن نواحی بعمایش اختصاص
گرفت * حضور انور بتلثیم عتبه فاک رتبه هر مفذل جبگ نیاز افروخته -
بطریق سیر و شکار به گرجهاک - که مکان قدیم و مسکن و ماوای رتن
سنگه عدالتی بوده - متوجه شده - عماراتش را خون مردم لاهور تصور
نموده - داد عدالت دادند! او را ببادافراہ اعمال چون مرغ پرکنده
بال نشانیده - بنه و بارش سر نیاز قبول - و از عدالت معزول
فرمودند *

بعد از انفراغ جشن دسهره مبارک از راه مانجه و پتی و هیبتپور
بدارالسطفت لاهور زیم افزوده - عدالت به و نثوره فراسیس سپردند -
و چون نواب شیرمحمد خان بی راه روی را دوست داشتی - و بعالیجاء
سکندر خان راه مدارا نسپردی تاکید او را بکنور نونہال سنگه سپرده -
یک لکه روپیہ جهت وجه خرچ انعام نموده - بتانک و بنون روانه
فرمودند - و در کشمیر برای ولیمهد بہادر جاگیر یک لکه عنایت
نموده - برای از دیاد عمر و دولت اقدس تاکید فرمودند * چون
شعشعہ انوار الہی در ترکیب انسانی جلوہ گر است - و بارقہ
ظہور یزدانی در خاعت آدم مضمحل - حضور انور بمحض ایزد دوستی
از دگرگونگی کیش نہ ہراسیده - حقیقت را در مجاز بمضمون
«الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» بینند - و «الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ»^۱ را در
دل نهند *

^۱ These are well known Sufistic maxims.

ازین جاست - که بر صورت بوٹا نامی مساعانی از گروه اراذل نور
 حقانی دیدہ - رخسارش را مهر منیر و قمر مستنیر دریافتند - و چون
 عذار را اهل پنجاب گہل بکاف ناری و ہائے مختلفی و ام ساکن نویسند -
 او را بخواب میان گہلو خان مخاطب ساختہ - در ہمسراں سرافراز -
 بل در مصاحبان خاص الخاص بحکم اجلاس اختصاص و اعزاز دادند - و
 اسپان تگور و حال احاس و گوہر و پوشاک ہائے پشمینہ و ملبوسات
 ابریشمینہ بخشیدہ - بجز نیدی صاحب علم و نقارہ ساختند .»

چون درین ایام بزبان وحی ترجمان لکنت رسید - ہارن نصاری -
 کہ نمکخواہ مایدہ احسان و زنہ ربائے خوان امتنان خسروے دارا دربان
 بود - و از فیضان صحبت بطایموس خسرو مولوی سردار احمد لاهوری -
 کہ در نظامت ظاہر گجرات بسابقہ معرفت دارالماک کابل - و بیاد بزم
 ہائے رنگین جبار خان بارک زنی حکمتے چند بدریوزہ گرفتہ بود - بحکم
 پڑوہش دولت بار اندوخت - و چون حکمائے دیگر مدبرانہ دست
 بندض اقدس بردہ - بیساختہ بر زبان آورد کہ - «اگر حضور
 یک لکنہ روپیہ نقد بمن عنایت فرمایند - لکنت را دور خواہم ساخت - و
 بار دیگر نخواہد شد» * راجہ کلان بہادر عرضداشتہ کردند - کہ آنچه
 روز اول بہ نقائے بیضائی این بے بہرہ بر زبان اقدس گذشتہ بود - بظہور
 رسید * آری خدیو اقدس را ضمیر جام جہان نما است - کہ احوال
 چند سال را بحکم فراست و ضیائے باطن از ازوق چشمش بیان فرمودہ
 بودند * پس بغضب جہان سوز او را نمک بحرام نامیدہ - برہنہ پا
 حکم اخراج دادند - او چون از لہور آبلہ پا از دریائے ستلج عبور نمود -
 بہ لدھیانہ پیوستہ - و از آنجا راہ دارالماک کابل پیمودہ - دوست محمد

خان را بر دگرگونگی افسانها خوانده^۱ - بدفیعہ اش بہزار فتنہ ہا تعریض
 دہد * چون بفضل الہی بتوجہ خدا مردان نیایش گر مزاج قدسی را
 صحت و طبع عالی را اہلقت بر نمود - و تفومندی ہا دست داد -
 ذہک فہمان دافا و شیوا زبانان شفوا را از کشود زبان قدسی گرہ دل باز شد -
 و بسماءت سخنہائے عالی اصداف مسماع جہانیان پر از لالی متلائی
 گشت *

الہی تا جہان دارد صفائے بود خورشید تلبان را ضیائے
 بیادش چتر عزت سایہ گستر کلاہ بخت و دولت باد بر سر
 مدامش جام مالا مال بسادا زبان دشمنانش لال بسادا
 دوم ماہ تیر الہی الایڈ فراسیس را رخصت وطن عنایت شد - و
 بر زبان اقدس گذشت - کہ نمک بطلالی را شعار ساختہ - جلد تر
 سعادت ملازمت اندوزد *

¹ J. Harlan's "A Memoir of India and Afghanistan." Philadelphia 1842. forms an interesting reading. Harlan, it may be noted, is almost silent about his own service under Ranjit Singh.

باب سی و نهم

وقایع سال یک هزار و هشت صد و نود
و دو*

چون او تعالی شانه آدم را بخلعت و هو خلیفه فی الارض بر
نواخت - از همین جااست که اولاد و احفادش بآن نیابت سرافراز دایم
باشد * چون کار از ایاجیان در گذشت - پادشاهان والا جاه را خلافت
سپارد - و پیدایش اعمال برنشاند - و باین بهانه تفسیح را ذهن نشین
اسلامیان هدایت سرشت فرماید *

مرا که از زمزم قالب سیحون مشرب - و از کنار بنارس تا بخاک
یثرب مذهب است - از تعصب برطرف زخم * اما سوال دارم که:
کودک مغربی چرا آمد؟ و بعد از آن خورد سال چه گناه کرده -
که نابینا شود؟ و ازانکه شامت حال را بر حال جایز دارند - درست
نیستند * کسانیکه شومی کردار ابرویین بولد بندند - "أَزْ وَلَا تَزُرُّ وَاَزْوَاةَ
وَزَرَ اٰخِرٰی" دست شویند - و از خدا نباشند * پس اشارت
"بِمَا قَدَّمْت اٰیْدِیْہِم" از همین جااست * و خلیفه خدا پیدایش نیکوئی
و بدی قیام وزرد * پس این خدیووالا دانش میزان عدالت بدست
گیرد - و بجزای کار برآید - و شاهین را از اصابع دور ترک گذارد *
چون مصر جسا در گذشت - مصر لعل سنگه را بپزری گرفته - بدار الحصاب

1. Quran VI, 165.

2. Quran II, 95.

3. Misar Jassa Mall was in charge of the *Toshakhana Bahla* or small service treasury. On his death, his son Misar Lal Singh, subsequently known as Raja Lal Singh, succeeded him to the post.

نشاخند * عمومی کداریات - رام داس - حکم چند - دیوان گریا رام -
و دیوی دیال باخذ حساب مامور * چون شمس بیغش یاتند - یک
هفته قریبانش را نرنجائیده از تکالیف معذور فرمودند *

درین سال طبع والد راقم این شکرنامه پادشاهی و دستور العمل
جهان پناهی علالت - و طبایع عالم خصوص طبع این جزو معقر
حکایت گرفت * حکمائے سلطنت به تیمار داری نشستند * حکیم خدا
بخش حکیم الزمان در شفا خود را " انی انا لله " گفته - چون قهرمان
الهی او را مستغرق بکار نفا ساخت - حکیم عنایت شاه بخاندانی فخر
کرده * فقیر عزیز الدین رنما انصاری مجمع البحرین وزارت و حکمت
به نفس پڑھی کرده - چون سیزده روز گذشت - حضور انور
وجودش را به پیر بر بستند - و خود را از جلال الدین اکبر تعبیر فرمودند *
آرے پدرم بدوست و دشمن طرح مصالحت آندازد - و در قبا عبا
مزاجی را از دست فرور نهد - از نمکحالی او در تمام هندوستان شور
است - و چشم بدین او بعیل اعزال کور * دیوان بهوانی داس
پشاورمی - که بار حسد پشتش شکست - پدرم را به برابری نگرفته - و
آو از وسع بهمین خورسند بوده - تخم عداوت نکاشتی * فاک آن جور
بگردنش انداخت - و پسرانش را برین در نیاز نشاخت حقا که - ع
" نهد شاخ پر میوه سر بر زمین " *

و مرا بخوردی گرفتند - عمومی کداریات را به بزرگی بار
بوده * چون طبع شب و روز از دست میرفت - خود بنفس اقدس
صحت از دربار بابا فاک صاحب خواستند - بمفاد آنکه - ع:
دعائے پادشاهان مستجاب است *

1. 'Diwan Bhawani Das was popularly known as *K ubba* or lunch-backed.

2. This is a quotation from Saadi.

تفویضی رخ نمود - و در نیاز خانه بطور و بزرگی عشرت گرفت *

دیوان سارن مل ناظم ملتان را حکم احضار شد * سرکار والا از جنفگیان استفسار آرام نموده - داد پژوهی او را برتحسین گرفتند * از آنجا که در شرقپور پانزده گروهی لاهور نزول اجلال فرموده - بواویلائی مردم رسیدند * هفود آنجا اراضی از مردم گرو گرفتند * حاصل ربیع و خریف را نظر بر سود زیر مدام یصل نگاشتند * بهی هائے همدی را حکم وحی دادند * قطع نظر از روز باز پرس از حاکم وقت فرسیدند * حضور والا اسناد طاب کردند * بمهر قاضی آنجا قبالة هائے ارتهان دیدند * چون قاضی را از فحوائے اللمک عن علی بنافل یافتند - نامش محکوک و مهر را بنام گورو گویند سنگه صاحب و بابا فانک صاحب بطور لاهور مسکوک نموده - از خزانه پادشاهی ادائے قرض مشته غریبا فرمودند *

دیوان حاکم رائے اتالیق کنور نونہال یازده هزار روپیه زر - و چار راس اسپان ترکی نژاد گذرانیده - خایف نشست - بسفارش راجه کلان بهادر رخصت انصراف یافت * چون نواب شهنواز خان از خون فراوانی بجان بودے - و مزاج دموی در زمستان او را بباد کش احتیاج دادے * حضور انور از پیے او جاگیر شصت هزار روپیه علیحدہ دادند - و از دیره تا نانک و بنون در تصرف آوردند * عالیجاء سکندر خان خاکوانی را بجاکیر شش هزار روپیه - و موایی داد خان بجاکیر دو هزار اختصاص بخشیدند * خجستگی پژوهان سردار شام سنگه اتاری والا از عقیفه اش بعض رسانیدند * برائے انصرام شادی کنور نونہال سنگه جی را حکم احضار شد * سردار رام سنگه پور جمعدار خوشحال سنگه و کنور کشمیرا سنگه و سردار گوجر سنگه و مصر سوکھراج را خطاب

جفریانی داده^۱ - سردار رام سنگھ را فرمان جفریانی بمسودہ واقم آثم
مذابت مرمودند + چون خدائی از لطافت معاہدہ نمیشود - امید کہ بہ
پسندیدگی پسندیدگان حق ظن این کس بیقین مبدل گردد :-

” چون بادشاہ حقیقی جفریانی نوح بنی نوع انسان - و پنداری
فوائد تقظیم و تفسیق آئین جهانیان - و سرشته پلائن زمینیان متعلق
بذات اقدس برہات اوست - جلّ جلالہ و عمّ نوالہ خواهد - کہ ہرچہ
بر کتاب لوح محفوظ بقام ابداء معنأ صورت بستہ - در عالم کون نیز از
جلباب اختلاف بعمرہ ظهور بروز آرد - نطقست آن ہمہ اسرار را از
تایت بی مدّی در وجود تمثالی آشکارا و ظاہر نمودہ - در خواص
و عوام بظن اہمی مخاطب ساختہ - بساؤل بندی نطف و توب اندازی
بذات قہاری - و عاف شکفی قاب سپاہ اعدا بر بنادیق جہاری بنفس
مندسش حوانہ فرماید • از ارواح طیبہ مندیان صفوت کیش را مقدمہ
الجدیش آن تخت نشین بخت و اقبال و مسند آرائی سرپر جاہ و
جلال فرماید + تا در انہدام اعدا - و انعدام بنیان جمعیت اہل جفا -
نیگور جہنم نورم رزم شکن بر اندیکختہ - کسانہ را - کہ تجین شان
از لطف و کرم - و خمیر مایہ از پرورش بنی آدم داشتہ باشند - بجلاوہ
کہ مصاحبت و مفادمت شمشعہ بار بکشد +

” مصداق این مقال احوال میمنت اشمال ابن خدیو فریدون
اجلال مہاراجہ مہاراجن ذی اقبال مہاراجہ ادھراج و نجیت سنگھ بہادر

¹ Sohan Lal p. 350 Vol. III gives the name of the following eight men upon whom the rank of General was conferred :-

1. Ram Singh
2. Gujar Singh
3. Ventura
4. Tej Singh
5. Ajit Singh
6. Court
7. Misar Sukh Raj
8. Mian Udham Singh.